

بررسی مفهوم ارث و مبانی تاریخی آن در نظام حقوقی اسلام با ذکر آرای امام خمینی (س)

سید محمد موسوی بجنوردی^۱

رضا احمدی^۲

چکیده: ارث یکی از مهم ترین نهادهای حقوقی در هر جامعه‌ای است که قواعد و مقررات آن در قوامیس حقوقی بشر همواره متأثر از اصول و مبانی‌ای بوده است. این اصول و مبانی عمدتاً تحت تأثیر اوضاع و احوال و زمان و مکانی شکل می‌گرفته که بشر در آن می‌زیسته است. طبیعی است که با تغییر این اوضاع و احوال، اصول و مبانی نشأت گرفته از آن نیز باید تغییر کند تا جامعه شاهد قوانین مناسب با عصر خود باشد. از این رو اصول و قواعد ارث در میان همه اقوام و تمدن‌های پیشین تا به امروز به موازات تغییر زمان و مکان همواره در حال تطوّر و تکامل بوده است. قواعد ارث در جزیره العرب نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تحت تأثیر اصول و مبانی‌ای شکل گرفته که حاکم بر آنجا بوده است. که با طلوع اسلام در آن سرزمین قواعد و مقررات مربوط به ارث به سمت تطوّر و تکامل پیش رفته است. در این مقاله سعی شده است که با بررسی نظر حقوقدانان و فقهای امامیه و همچنین آرای امام خمینی پیرامون واژه ارث، ابتدا تعریف دقیقی از مفهوم ارث ارائه کرده و سپس به تبیین قواعد و مبانی‌ای بپردازیم که مقررات ارث ناشی از آن بوده است.

کلیدواژه‌ها: ارث، مبانی تاریخی، میراث، حقوق اسلام، امام خمینی

۱. استاد بازنشسته دانشگاه خوارزمی و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (س) پژوهشکده

E-mail: mosavi@ri-khomeini.com

امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه عدالت، تهران، ایران E-mail: reza.ahmadi149@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۹

مقدمه

توارث و جانشینی یکی از امورات فطری و غریزی بشر بوده و مقتضای تملک اموال از سوی انسان این است که بعد از فوت هر شخص باید تکلیف اموال و مایملک او تعیین گردد. چرا که حیات و زندگی بشر در این دنیا موقت و فانی بوده و با موت هر شخص، مالکیت او نیز با اموال و دارایی‌هایش قطع می‌شود؛ چرا که ملکیت به امری معدوم قائم نمی‌شود. از این رو می‌توان گفت که قواعد مربوط به ارث و میراث فرع بر تملک اموال از سوی انسان و عدم بقای وی در این دنیا است. از این رو نهاد ارث در بعضی از قوانین موضوعه کشورهای در عداد اسباب کسب مالکیت به شمار رفته است. (قانون مدنی فرانسه، کتاب سوم)

یکی از سؤالات بنیادین و جوهری در مورد ارث این است که نحوه توزیع و تقسیم اموال هر شخص بعد از فوت وی میان ورثه به چه نحو خواهد بود؟ پاسخ به این سؤال تلازم مستقیم با اصول و قواعدی دارد که نهاد ارث در هر جامعه‌ای متأثر از آن بوده است، یعنی برای یافتن پاسخ این مسئله باید به یک سری عواملی مراجعه کرد که در شکل‌گیری مقررات مربوط به ارث نقش بنیادین داشته و به تعبیری پایه‌های قواعد ارث را در هر نظامی شکل می‌دهند. عواملی از قبیل نقش افراد- زن و مرد- در خانواده و جامعه در زمینه تأمین معاش، صیانت و حفاظت از خانواده، قدرت جنگاوری و سلحشوری، نگرش جامعه نسبت به جنسیت افراد و تبعیض جنسیتی، آداب و رسوم قومی- قبیله‌ای به اقتضای زمان و مکان، دین و مذهب و غیره. شناخت این عوامل و میزان تأثیر آن در مقررات مربوط به ارث تصویری جامع و شفاف از نهاد ارث در هر جامعه‌ای به ما خواهد داد. و در نتیجه شناخت این اصول و مبانی و مقایسه آن با عصر حاضر راحت‌تر می‌توان ضرورت تطور و تکامل مقررات ارث را به تناسب تغییر زمان و مکان و تغییر قواعد مربوط به آن، درک کرد. در این مقاله سعی شده است که ابتدا با ارائه یک تعریف دقیق و علمی از ارث به بررسی مبانی و قواعدی پردازیم که نهاد ارث در جزیره العرب قبل از طلوع اسلام متأثر از آن بوده است و بعد از بعثت رسول اکرم^(ص) شاهد تطوراتی در این زمینه بوده است.

ارث در لغت

واژه «ارث» در اصل از مصدر «ورث» گرفته شده است که «واو» در ابتدای این واژه به «همزه» و بعضاً به «تا» تبدیل شده است (مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ج ۳: ۲۷۷؛ صاحب بن عباد ۱۴۱۴ ج ۱۰: ۱۶۲؛ ابن فارس

۱۴۰۴ ج ۶: ۱۰۵؛ قیومی ۱۴۰۵: ۶۵۴؛ فیروزآبادی ۱۴۱۲ ج ۱: ۳۴۸). مثل آیه «وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ...» (فجر: ۱۹). به همین نحو در واژه «میراث» در معنای مفعولی، نیز حرف «واو» به «یا» بدل شده است. واژه ارث در لغت در معنای اصل چیزی یا باقیمانده چیزی استعمال شده است اعم از اینکه آن یک امر مادی و ظاهری مثل مال باشد و یا یک امر معنوی و باطنی مثل علم و دانش و... (فیروزآبادی ۱۴۱۲ ج ۱: ۳۴۸؛ مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ج ۳: ۲۷۷). از این رو مترادف با واژه میراث در معنای مفعولی آن است (کشکی ۱۳۸۹: ۷) همینطور از دیگر معانی لغوی این واژه، انتقال یک امری که از قدیم مرسوم بوده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شود نیز می‌باشد. مثل این روایت نبوی که در زمینه حج نقل شده است: «إِنكُمْ عَلَى إِرْثٍ مِنْ إِرْثِ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (شافعی بی تا: ۲۴۱؛ ابی داوود ۱۲۷۵ ج ۱: ۴۳۰؛ نسایی ۱۳۴۸ ج ۵: ۲۵۵) که دلالت بر این دارد که انجام مناسک حج از قدیم و از آبا و پدران شما به شما منتقل شده است.

باید اضافه کرد که واژه «أرث» از مصدر «رث» با وجود مشابهت ظاهری به لغت «ارث» معنایی متفاوت از آن دارد و به معنای پوسیدگی و کهنه شدن است و همینطور واژه «أرث» به معنای حد و مرز میان دو زمین نیز آمده است (صاحب بن عباد ۱۴۱۴ ج ۱۰: ۱۶۹). که در این معنا مترادف با لغت «أرثه» است (قیومی ۱۴۰۵ ج ۲: ۱۲).

بعضی از اساتید حقوق و نیز بعضی از فقهای معاصر در بیان معنای لغوی این واژه- ارث- آن را به معنای «بقا» و وارث را در معنای «باقی» تعریف کرده‌اند (جعفری لنگرودی ۱۳۹۲: ۱۹؛ کاتوزیان ۱۳۹۴: ۱۴۰؛ هاشمی شاهرودی ۱۳۸۹ ج ۲: ۱۲۱؛ کشکی ۱۳۸۹: ۷). باید گفت که هیچ‌یک از اهل لغت، ترجمه واژه ارث و وارث را در معنای مصدری «بقا» و «باقی» تنصیب نکرده‌اند. هرچند بعضی از اهل لغت واژه ارث را به معنای باقی مانده چیزی بقیة من الشی - معنا کرده‌اند که در خلال معنای لغوی این واژه بدان اشاره شده است؛ ولی واضح است که نمی‌توان این معنا از واژه ارث را با معانی مصدری و وصفی واژگان «بقا» و «باقی» یکی دانست. در نتیجه «وارث» که یکی از اوصاف خداوند متعال است و در بعضی از آیات نیز نظیر «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ» (مریم: ۴۰) بدان اشاره شده است، به معنای همان کسی است که تحویل گیرنده تمام کائنات از متصرفین آن است.

معنای اصطلاحی

واژه ارث نزد فقها در همان معنای متعارف و معمول لغوی خود استعمال شده است؛ یعنی از سوی فقها معنای اصطلاحی جداگانه‌ای از واژه ارث که متفاوت از معنای لغوی خود باشد ارائه نشده است^۱ و تنها در بعضی از عبارات آنان اختلاف در تعریف واژه میراث به چشم می‌خورد. به این صورت که بعضی از فقها میراث را چنین تعریف کرده‌اند:

۱. میراث عبارت است از استحقاق انسانی نسبت به چیزی به واسطه موت انسان دیگر اصالتاً به جهت وجود نسب یا سبب (شهید ثانی ۱۴۰۳ ج ۸: ۱۱).^۲

۲. میراث عبارت است از آنچه اصالتاً انسان به واسطه موت انسان دیگر به جهت وجود نسب یا سبب استحقاق پیدا می‌کند^۳ (شهید ثانی ۱۴۰۳ ج ۸: ۱۱؛ شهید اول بی‌تا ج ۸: ۴) واضح است که ذکر قید «سبب و نسب» و واژه «اصالتاً» در هر دو تعریف مذکور به این خاطر است که به ترتیب وصیت و وقف از تعریف مذکور ارث خارج گردد؛ همینطور در تعریف مذکور واژه «موت» بدون هیچ قیدی و به صورت مطلق در تعریف آورده شده است که می‌تواند شامل موت فرضی نیز شود.

واژه میراث در تعاریف بالا، یکی به معنای «استحقاق» و دیگری به معنای «موضوع و متعلق استحقاق» آمده است. باید گفت که منشأ این اختلاف ناشی از اختلاف نظری است که در ریشه کلمه «میراث» موجود است؛ به این صورت که اگر اصل واژه میراث، «موراث» از مصدر «ارث» و بر وزن «مفعال» باشد، که در این حالت باید گفت حرف «یای» موجود در این کلمه منقلب از «واو» است. آنگاه تعریف این واژه همان تعریف اول، یعنی به معنای «استحقاق» است، اما اگر قائل به این باشیم که واژه میراث اسم مفعول بوده و اصل آن «موروث» است؛ که در این صورت تعریف دوم نزدیک‌تر به معنای این واژه است (کشکی ۱۳۸۹: ۷).

با تتبع در عبارات و ادبیات فقهی امام خمینی نیز می‌توان گفت که واژه «میراث» در آثار امام خمینی نیز در معنای دوم، یعنی اسم مفعولی استعمال شده است. به عنوان نمونه ایشان در مورد محرومیت کافر از میراث مسلمان می‌فرماید: «... إلی إذا كان مرتداً فطریاً أو ملیناً فإن میراثه للإمام

۱. در این باره صاحب *مفتاح الکواحه* می‌فرماید: «و الظاهر أنّ الإرث غیر منقول عن معناه اللغوی، بل الاستحقاق أحد معانیه» (حسینی عاملی بی‌تا ج ۸: ۳).

۲. «استحقاق إنسان بموت آخر بنسب أو سبب شیئاً بالأصالة» (شهید ثانی ۱۴۰۳ ج ۸: ۱۱).

۳. «المیراث هو ما يستحقه إنسان بموت آخر بنسب أو بسبب بالأصالة» (شهید اول بی‌تا ج ۸: ۴).

(علیه السلام) دون ورثه الکفار» (امام خمینی ۱۴۲۲: ۸۱۱) یا در مورد عدم ارث بردن شخصی که مورث خود را به قتل می‌رساند، می‌فرماید: «و کذا لو انحصر اولاد المقتول فی ابنه القاتل و له إخوة کان میراثه لهم دون ابنه» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۷۹۶).

لازم به اشاره است که تعریف دوم از واژه میراث با دو واژه «ترکه»^۱ و «فرض»، قرابت و نزدیکی دارد. حال به توضیح مختصر هر یک و وجه قرابت این دو واژه با لغت ارث می‌پردازیم: ترکه: ترکه به فتح التاء و کسر الراء به شیء متروک اطلاق شده و مترادف با لغت تراث است. ترکه میّت، یعنی میراثی که میّت بر جای گذاشته (جوهری ۱۴۰۷ ج ۴: ۱۵۷۷؛ فیروزآبادی ۱۴۱۲ ج ۳: ۴۳۱؛ مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ج ۷: ۱۱۴) در قرآن نیز این لغت استعمال شده مثل آیه «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ» (نساء: ۱۲) و در آیات دیگر (بقره: ۱۸۰؛ نساء: ۳۳) نیز اشاره به این واژه شده است. قانونگذار ایران نیز با وجود اینکه واژه ترکه را در لایه لای قوانین خود به کار برده^۲ ولی تعریفی از آن ارائه نکرده است.^۳ ترکه در اصطلاح فقها عبارت است از هر آنچه شخص بعد از فوت خود به جای می‌گذارد اعم از اموال و حقوق مالی، با قطع نظر از اینکه وارثی داشته باشد یا نه (فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۹۲) البته باید اضافه کرد که به عقیده بعضی از فقهای اهل سنت، ترکه به حقوق غیر مالی مانند حق قصاص و حق قذف نیز تسری پیدا می‌کند (فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۹۲).^۴ عده‌ای بر این نظر هستند که از آنجا که به ترکه میّت حقوقی از قبیل دیون میّت، مخارج تجهیز میّت، اخراج ثلث، موصی به و... تعلق می‌گیرد پس باید گفت که ترکه به مطلق اموال و دارایی‌های میّت گفته می‌شود قطع نظر از دیون و تعهداتی که متعلق به آن است. از این رو به عقیده آنان واژه ترکه معنایی اعم از واژه ارث یا میراث را دارد (مؤسسه دایرة المعارف اسلامی ۱۴۲۹ ج ۹: ۱۱).

۱. در تعریف ترکه آمده است: «ما خلفه المیت من مال أو حق» (ر.ک: بکری ۱۴۱۸ ج ۳: ۲۲۳).

۲. مثل ماده ۸۶۸ که مقرر می‌دارد: «مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی‌شود مگر پس از ادای حقوق و دیونی که به ترکه میّت تعلق گرفته است».

۳. لازم به اشاره است که در هیچ یک از قوانین و مقررات کشورهای عرب زبان از قبیل مصر، سوریه، اردن، کویت، عمان، یمن، سودان، الجزایر، تونس، مغرب و سومالی به تعریف و تحدید مفهوم ترکه اشاره نشده است.

۴. به عقیده این گروه از فقها ترکه عبارت است از: «حق المخلف عن المیت» ر.ک: بهوتی بی تا ج ۲: ۵۴۰، یا «ما خلفه المیت من مال أو حق» ر.ک (بکری ۱۴۱۸ ج ۳: ۲۲۳).

واژه «ترکه» در تألیفات فقهی امام خمینی نیز عمدتاً در مواردی استعمال شده است که هنوز دیون و تعهدات متوفی از اموال وی پرداخت نشده باشد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۸۰۶؛ ۱۳۸۱ ج ۱: ۴۰۶). یعنی در اصطلاح ایشان، اموال میت تا قبل اینکه تعهدات و دیون مالی از قبیل موصی به، ثلث یا جبه و غیره از آن خارج نگردد، ترکه نام دارد. به عنوان مثال در بخشی از کتاب استفتائات ایشان در این باره آمده است:

اگر معلوم است که در مال متوفی یا بر ذمه او خمس هست تا ادا نشده ورثه نمی توانند در ترکه تصرف کنند (امام خمینی ۱۴۲۲ ج ۱: ۴۰۶).

و نیز در جای دیگر آمده است: با فرض ثبوت وصیت به خمس، باید خمس را ادا کنند و از اصل ترکه خارج می شود و اگر شرعاً ثابت شود که بدهکار خمس نیست و وصیت نموده، وصیت او در ثلث ترکه اش نافذ است (امام خمینی ۱۴۲۲ ج ۱: ۴۱۶).

و همینطور در جای دیگر می فرمایند: «بدان که از برای ترکه میت شش مصرفست... اول از آن مصارف حقوق متعلقه بعین ترکه است از قبیل خمس و زکاة متعلقه بعین ترکه نه به ذمه میت...» (امام خمینی ۱۴۲۰: ۳۹).

با جمع مطالب فوق می توان گفت که ترادف دو واژه میراث و ترکه اقرب به نظر می رسد تا نسبت عموم مطلق میان آن دو؛ زیرا همانطور که بیان شد به تصریح اهل لغت ترکه مرداف با میراث بوده و به لحاظ لغوی نیز این دو واژه به جای همدیگر استعمال می شوند. همچنین از طرفی نه عدم شمول واژه ارث به اموال متوفی منهای دیون و تعهدات آن در جایی ثابت شده است و نه شمول انحصاری واژه ترکه به این موارد.

از این روست که دکتر شهیدی در تعریف واژه ارث بیان می کند: «ارث در لغت به معنای ترکه و اموالی است که از متوفی به جا می ماند...» (شهیدی ۱۳۹۵: ۱۵).

جای بسی تعجب دارد که بعضی از اساتید حقوق معتقدند که ترکه به قسمت مثبت دارایی های میت اطلاق می شود و ماده ۸۶۸ ق. م را شاهد مثال برای مدعای خود می داند (جعفری لنگرودی ۱۳۹۲: ۲۱). به نظر نگارنده دلیلی بر انصراف واژه ترکه به اموال و دارایی های مثبت میت وجود ندارد.

اما سوای از معنا و مفهوم واژه ترکه و نسبت آن با واژه ارث، آنچه شایسته ذکر است نحوه انتقال ترکه در حقوق ایران و فرانسه به وراثت است. در حقوق فرانسه دیون مورث نیز همراه با دارایی او به وارثان می رسد (مواد ۷۲۲ و ۷۲۴ قانون مدنی فرانسه)، ولی در حقوق ما وارثان

هیچ‌گاه تعهدی بیش از ترکه ندارند؛ یعنی دیون به ترکه تعلق می‌گیرد و از همان محل پرداخته می‌شود (مواد ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۴۸ ق. ا. ح) (کاتوزیان ۱۳۹۴: ۱۴۱).

فرض: همچنین واژه «فرض» نیز می‌تواند تناسبی با تعریف مذکور از ارث داشته باشد. چرا که یکی از معانی این واژه^۱ عبارت است از: «سهم الارثی که خداوند برای انسان به سبب موت انسان دیگر در کتاب خویش مقدر کرده است به جهت قرابت نسبی یا سببی میان آن دو»^۲. امام خمینی نیز واژه فرض را چنین تعریف کرده است:

«و المراد بالفرض هو السهم المقدر و الكسر المعین الذی سمّاه الله تعالی فی کتابه الکریم. » (امام خمینی ۱۴۲۲: ۸۰۹؛ ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۸۰۰) یعنی منظور از فرض سهم مقدر و کسر معینی است که خداوند در قرآن کریم تعیین کرده است.

با توجه به اینکه امام خمینی بعد از تعریف واژه فرض، تعداد آن را در شش مورد احصا می‌کند^۳، باید گفت که به نظر ایشان واژه فرض اشاره به میزان سهم الارثی دارد که خداوند برای هر یک از صاحبان سهم مقدر کرده است. (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۸۰۰؛ ۱۴۲۲: ۸۰۹).

اما بعضی از اساتید حقوق این لغت را مخصوص به امور مالی دانسته‌اند و حال آنکه ارث شامل امور غیر مالی، مانند حق قصاص و حق قذف نیز می‌شود (جعفری لنگرودی ۱۳۹۲: ۲۳) از این رو به عقیده آنان لغت فرض نیز می‌تواند اخص از ارث بوده و با تعریف مذکور به نحو عموم مطلق مناسبت در معنا داشته باشد. بله از این جهت که واژه فرض به معنای سهم الارث تعیین شده برای وراثت باشد می‌توان گفت که معنایی کوچک‌تر از لغت ارث را دارد. اما شاید این ادعا بعید به نظر نرسد که منظور فقها از واژه ارث یا میراث همان سهم الارثی باشد که خداوند برای اشخاص به سبب فوت شخص دیگر تعیین کرده است خواه به قرابت و خواه مطابق با فرض. که در این صورت واژه فرض مرادف با واژه ارث خواهد بود. و نیز به همین دلیل بعضی از فقها در کتب

۱. لازم به اشاره است که برای واژه فرض معانی مختلفی ذکر شد که عبارت است از: «التوقیت، التقدير، القطع، البیان،

الوجوب، الثبوت، العطیة الموسومة» (نراقی ۱۴۱۵ ج ۱۹: ۷).

۲. «ما يستحقّه الإنسان من السهام المقدّرة فی کتاب الله بموت آخر بینهما نسب أو سبب» (نراقی ۱۴۱۵ ج ۱۹: ۷).

۳. «و الفروض ستّة و أربابها ثلاثة عشر...» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۸۰۰؛ ۱۴۲۲: ۸۰۹).

فقهی خود به جای «کتاب المیراث» (امام خمینی ۱۴۲۲: ۸۰۹) یا «کتاب المواریث» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۷۹۲) از عنوان «کتاب الفرائض» استفاده نموده‌اند^۱ (نراقی ۱۴۱۵ ج ۷: ۱۹؛ نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۹: ۵).

۳. میراث عبارت است از حقی که از مرده حقیقی یا حکمی به شخص زنده حقیقی یا حکمی منتقل می‌شود (نراقی ۱۴۱۵ ج ۲: ۶۸۶؛ موسوی کربلایی ۱۲۷۰: ۲؛ شهیداول بی‌تا: ۳۱۳؛ غروی علی یاری ۱۴۲۱: ۱۰؛ معلم تهرانی ۱۳۵۲: ۳؛ قمی ۱۴۱۳: ۶۶۰).

باید بگوییم که در تعاریف ارائه شده از معنای واژه ارث، یک معنا که همان معنای اصلی و جوهری این واژه است مورد توجه صاحب نظران قرار نگرفته و در تعاریف مذکور اشاره‌ای بدان نشده است. و آن معنای «جانشینی» یا «توالی»، «تعاقب» و «قائم مقامی» است. اهل لغت در بیان معنای ارث به این معنا تصریح کرده و در توضیح عبارت «هو علی ارث من کذا» آورده‌اند: «ای علی امر قدیم توارثه الآخر عن الاول» (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۲: ۱۱۱) و یا در بیان معنای «اورثه الشیء» آمده است: «اعقبه ایاه» (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۲: ۱۱۱). از این جهت یکی از معانی واژه ارث که با مورد بحث مناسب دارد معنای جانشینی و قائم مقامی است. و به نظر می‌رسد بهترین تعریفی که می‌توان از واژه ارث ارائه داد، تعریف این واژه به قائم مقامی است. از این رو می‌توان ارث را اینگونه تعریف کرد:

ارث عبارت است از: جانشینی یا قائم مقامی شخصی از شخصی دیگر در تصاحب اموال و به عهده گرفتن تعهدات، که به واسطه موت وی محقق می‌شود.

واژه ارث در اصطلاح قانون و حقوقدانان

در نصوص قوانین موضوعه ایران علی رغم تکرار متعدّد واژه ارث، هیچ تعریفی از این واژه ارائه نشده است؛ اما پاره‌ای از اساتید حقوق ایران معتقدند این لغت در متون حقوقی و قانون مدنی ایران در هر سه معنای مذکور در قسمت قبل به کار رفته است (کاتوزیان ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۳۹) یعنی ارث گاه به معنای مال یا حقی است که پس از مرگ شخص به بازماندگان او می‌رسد؛ (مثل استعمال لغت ارث در مواد ۸۶۲ و ۸۶۳ ق.م). و گاه دیگر به معنای استحقاق بازماندگان شخص بر دارایی اوست؛ (مثل ماده ۸۶۱ ق.م) اما باید گفت که ظهور اختصاصی هر یک از معانی مذکور در مواد بیان شده

۱. هر چند که صاحب جواهر در بیان دلیل این نامگذاری می‌فرماید: «و لکن عنون بها الكتاب تغلیباً أو تبعاً للنص» (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۹: ۵).

ثابت نمی‌باشد. چرا که مثلاً در ماده ۸۶۲ ق. م آمده است: «اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند...» یا در ماده ۸۶۳ آمده است: «وارثین طبقه بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد».

حال جای این پرسش است که چگونه از معنای مصدری «ارث بردن» ظهور این واژه در معنای «مال بردن» یا «بردن حق» استنباط می‌شود؟ چون ممکن است که استعمال این مصدر در معنای «استحقاق داشتن» مورد عنایت قانونگذار باشد. به این صورت که منظور قانونگذار از ماده ۸۶۲ ق. م این باشد که: «اشخاصی که به موجب نسب استحقاق تملک اموال متوفی را دارند سه طبقه اند...». همینطور در ماده ۸۶۳ ق. م. به همین صورت ادعای این دسته از اساتید در ظهور واژه ارث در معنای «استحقاق بازماندگان شخص بر دارایی او» در مواد ۸۶۱ و ۸۶۷ ق. م نیز یک ادعای بدون دلیل است؛ چون همانطور که بیان شد در متن این مواد اماره و قرآنی مبنی بر اختصاص این معنا بر این لفظ به چشم نمی‌خورد.

از این رو باید گفت که نص صریحی از سوی قانونگذار وجود ندارد که تعریف و منظور خود را از واژه ارث به مخاطب ارائه دهد و از آنجا که این لغت ظهور در چند معنا دارد، لازم است که قانونگذار تعریف صریح و منصوصی از آن ارائه کند تا قدری از اجمال و ابهام این لغت در قانون بزدايد. چرا که بر خلاف عقیده صاحب نظران حقوق (کاتوزیان ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۳۹)، این کار گذشته از فایده نظری و ادبی آن، دارای آثار مهم عملی است؛ چرا که اولاً زدودن اجمال و ابهام از یک واژه حقوقی کثیرالابتلاء مانند ارث باعث روشن شدن معنای این واژه و منظور مقنن از آن می‌شود و این خود صعوبت در اجرای مواد قانون را از بین می‌برد. ثانیاً اگر معلوم نباشد که منظور قانونگذار از واژه ارث تنها اختصاص به اموال - اعم از عین و منفعت - دارد یا شامل حق نیز می‌شود، چگونه می‌توان در مقام عمل اختلاف ناشی از این مورد را حل نمود؟

معنای ارث در قانون فرانسه

در قانون مدنی فرانسه^۱ مقررات مربوط به ارث در کتاب سوم آن و تحت عنوان «روش‌های کسب مالکیت» یا «اسباب تملک» آمده است.^۲ در این قانون نیز همچون قانون مدنی کشورمان نه تنها

1 . Code civil

2 . livre III: Des différentes manières dont on acquiert la propriété

تعریفی از واژه ارث به میان نیامده است. بلکه قانونگذار فرانسه ارث را تحت عنوان واژه‌ای به نام «قائم مقامی»^۱ یا همان «جانشینی» آورده است. اصطلاح «قائم مقام» نیز در هیچ‌یک از قوانین موضوعه ایران تعریف نشده است. اما معنای لغوی آن به معنای «جانشین» و «نائب» آمده است (دهخدا ۱۳۷۱ ج ۱۰: ۲۹۸). این اصطلاح در قانون مدنی کشورمان عمدتاً در بخش معاملات مورد استفاده مقنن قرار گرفته است. چنانکه در ماده ۲۱۹ ق. م مقرر می‌دارد: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشند بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم الاتباع است. . . .» (و همینطور ماده ۲۳۱ ق. م یا ماده ۳۹۵ قانون تجارت که عنوان «قائم مقام تجار» را مطرح کرده است) چرا که در عقود و معاملات ممکن است به جای یکی از دو طرف اصلی معامله، قائم مقام آن دو مبادرت به انعقاد قرارداد نماید. در واقع قائم مقام نه یکی از دو طرف عقد است و نه نماینده آنان. بیگانه ایست که به دلیل انتقال حقی از سوی یکی از دو طرف عقد به او، جانشین طرف اصلی می‌شود و عهده دار اجرای مفاد عقد است، لذا بعضی از اساتید حقوق در تعریف قائم مقام آورده اند:

«کسی است که به‌طور مستقیم یا به‌وسیله نماینده خود در تراضی شرکت نداشته، ولی در نتیجه انتقال تمام یا بخشی از دارایی یکی از دو طرف به او جانشین طرف قرارداد و عهده دار و بهره مند از اجرای آن شده است» (کاتوزیان ۱۳۸۳ ج ۳: ۲۷۹) از این رو حقوقدانان بنا به اعتبار انتقال تمام حقوق و تعهدهای دارایی یک شخص یا بخشی از آن، عنوان قائم مقام را به دو قسم عام و خاص تقسیم نموده‌اند. و از آنجا که وراثت یک شخص، می‌تواند مالک تمام دارایی مورث شوند و عهده دار تمام حقوق و تعهدهای مربوط به دارایی او شوند، قائم مقام عام نامیده می‌شوند. (کاتوزیان ۱۳۸۳ ج ۳: ۲۷۹) از این جهت قانون فرانسه به جای واژه ارث از عنوان «قائم مقامی» یا «جانشینی» استفاده کرده است.

تاریخ ارث

از همان زمانی که بشر پی به زندگی فانی و موقت خود در این دنیا برده است، خود را ناگزیر از قواعدی دانسته که تکلیف اموال و ثروت خویش را بعد از مرگ خود مشخص سازد؛ زیرا این یک امری بدیهی و فطری است که اشخاصی در طول زندگی خود اموال و دارایی‌هایی را کسب نموده و تملک کرده‌اند، تکلیف مملکات آنها بعد از مرگشان معلوم باشد. و از طرفی اینکه امر

1 . Des successions

طبیعی است اشخاصی که در یک مکان تحت عنوان خانواده با یکدیگر زندگی می‌کنند، بیشتر از سایرین به اموال و دارایی‌های یکدیگر دسترسی و اولویت دارند و همانان هستند که بعد از فوت دیگری نسبت به اداره و تملک اموال متوفی‌ی‌احق و شایسته‌ترند. لذا توارث یکی از امور فطری و غریزی بشر بوده به طوری که به محض اینکه مفهوم مال و مالکیت اموال در ذهن بشر نقش بسته، احتیاج به قواعد ارث نیز به تبع آن در زندگی انسان ظهور و بروز کرده است. همچنین می‌توان گفت که با رسمی شدن حق مالکیت افراد نسبت به اموال غیر منقول، احتیاج به نظام ارث بیشتر و شدیدتر نسبت به قبل شده است.

از این روتکون و تکمیل قواعد و مقررات مربوط به ارث در ملل و نحل مختلف از بدو پیدایش تا کنون، سوای از تأثیر آن از آداب و رسوم، روش معیشت افراد، دین و مذهب و ... متأثر از دو ایده و نگرش کلی بوده که عبارت است از:

۱. اینکه وارث حیات و زندگی مورث خویش را ادامه می‌دهد و به مثابه امتداد حیات مورث است؛ از این رو هم اموال مورث را مالک شده و هم تعهدات مورث به ذمه او منقل می‌شود. قوانین و مقررات رومی ژرمنی و قانون فرانسه متأثر از همین نگرش است.
۲. اینکه وارث به عنوان قائم مقام و جانشین مورث بوده، ولی ذمه او از ذمه مورث جدا و مستقل است و لزوماً هر آنچه را که مورث متعهد شده است با مرگ او در تعهدات وارث داخل نمی‌شود؛ مگر اینکه ترکه مورث را قبول کند. قوانین و مقررات اسلامی متأثر از همین نگرش است.

حال به بررسی قواعد و مقررات ارث در شبه جزیره عربستان در دوران جاهلیت می‌پردازیم.

ارث در عرب جاهلی

نظام ارث در دوران جاهلیت اعراب نیز در بین اقوام آن پذیرفته و به رسمیت شناخته شده بود. اما باید گفت که با مطالعه در نحوه زندگی اعراب به دو خصوصیت برمی‌خوریم که همواره نظام ارث و قواعد آن را متأثر از خود می‌کرد. یکی از آن خصائص این بود که زندگی اعراب در دوران جاهلیت همراه با جابجایی و نقل و انتقال در طلب رزق و آذوقه - از قبیل آب و مواد اولیه غذایی - برای عیال و خانواده بوده و حیات آنها به این نقل و انتقال بستگی داشت. طبیعی است که این نقل و انتقالات در بیابان‌های تفتیده حجاز همواره با خطراتی همراه بود؛ خطراتی از قبیل دزدی

و راهزنی، حمله حیوانات وحشی، جنگ و ستیز میان اقوام و... از این رو می‌طلبید که سرپرست خانواده یا قبیله- یعنی پدر و فرزندانش و اقربای ذکور- برای تأمین امنیت و معاش خانواده توانایی اداره آن را در نقل و انتقالات داشته باشد. همچنین خصوصیت دیگر اینکه جنگ و ستیزه یکی از مفاخر و ملزومات زندگی اعراب بود؛ به همین دلیل اعراب در زندگی خود به مردانی نیاز داشتند که در غزوات و جنگ‌ها از قبیله و اعضای آن دفاع کرده و شرافت آن را حفظ کند. برای نیل به این مقصود اعراب در دوران جاهلی برای انجام هر چه بهتر این دو مسئولیت در بسیاری از موارد با مردانی که از نسب آنها نبودند پیمان و تحالف حمایت از یکدیگر منعقد می‌کردند. همینطور در مواقعی که مردی از قبیله‌ای فاقد فرزند ذکور بوده و یا فرزندان او به سبب بیماری یا در جنگها کشته می‌شدند پسران دیگری را به عنوان فرزند خواندگی قبول می‌کردند (علی ۱۹۷۶: ۵۶۲؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۷).

از این رو اسباب ارث نزد اعراب جاهلی عمدتاً به سه مورد محدود می‌شد:

الف) قرابت یا نسب؛ یکی از مهم‌ترین اسباب نزد اعراب جاهلی قرابت یا نسب بوده است؛ البته این خود مشروط به دو عامل دیگری بود که عبارتند از ذکورت و بلوغ.

ذکورت: در جامعه جاهلیت اعراب، ارث مخصوص اقربای ذکور بود و زنان نه تنها ارث نمی‌بردند بلکه خود به عنوان میراث و ماترک به ارث برده می‌شدند (علی ۱۹۷۶: ۵۶۳؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۸؛ ویلکن ۱۹۰۲: ۶۵) یعنی زن هر درجه‌ای از قرابت را که با متوفی داشت حق ارث بردن از اموال وی را نداشت؛ حتی اگر قدرت حمل سلاح و جنگاوری را نیز داشته باشد (فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۸) به همین مناسبت بود که خداوند در قرآن کریم در محکم آیه خود از این سنت اعراب جاهلیت نهی کرده است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبْنَ بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ...» (نساء: ۱۹).

بلوغ: از دیگر شروط قرابت برای ارث نزد اعراب جاهلی بلوغ و قدرت جنگجویی و ستیزه و ارث بوده است. یعنی فرزند متوفی باید به حدی از بلوغ فیزیکی رسیده باشد که قادر بر حمل سلاح و رکوب بوده تا توانایی پیکار و ستیزه برای حفاظت و دفاع از خانواده و قبیله را داشته باشد. از این رو صغار از اقربای متوفی حق ارث بردن از اموال او را نداشته‌اند (علی ۱۹۷۶: ۵۶۳؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۸).

ب) ولاء و محالفه: ولاء به فتح واو در لغت به معنای قرب و نزدیکی است (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۵: ۴۱۰) و در اینجا منظور قرابت به وجهی غیر از نسب و زوجیت که موجب ارث می‌شود؛^۱ در دوران جاهلیت اعراب از آنجا که نظام برده داری از مرسومات رایج آنها بوده است، چنانچه شخصی برده خود را آزاد می‌نمود- بدون اینکه به کسی بفروشد یا واگذار کند- در صورتی که برده می‌مرد و از خود وارثی به جای نمی‌گذاشت، مالکی که او را آزاد کرده بود از او ارث می‌برد. این اولویت معتق نسبت به دیگران به «ولاء عتاق» معروف بود و یکی از اسباب ارث به شمار می‌رفت (علی ۱۹۷۶: ۵۶۷؛ ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۵: ۴۱۰). گفتنی است که این یک رابطه دوطرفه میان معتق و معتق (مولی) بوده است؛ یعنی اگر مولی نیز فوت می‌شد و از خود وارثی به جای نمی‌گذاشت معتق از او ارث می‌برد. البته لازم به اشاره است که ولاء، اقسام و مراتب دیگری نیز نزد اعراب در دوران جاهلیت داشته است که البته بعد از اسلام با اصلاحاتی امضا شده است؛ آن عبارت است از ولاء الموالات (الجریره و حلف) و ولاء الامامه (جصاص ۱۴۱۵ ج ۳: ۲۳۵-۲۳۳؛ سرخسی ۱۴۱۴ ج ۸: ۸۱؛ سبزواری ۱۴۲۳ ج ۲: ۷۹۱؛ حسینی عاملی بی‌تاج ج ۸: ۹). البته در مورد امضای ولاء ضمان جریره میان فقهای اهل سنت اختلاف است و عده‌ای از آنان ولاء را منحصر به عتق می‌دانند (صنعتی ۱۴۲۵ ج ۶: ۲۰؛ سرخسی ۱۴۱۴ ج ۸: ۸۱) این فقیهان با استناد به حدیث منقول از پیامبر (ص) معتقد به حصر ولاء به عتق بودند؛ به این صورت که ولاء موالات سبب ارث نیست و مال به بیت‌المال تعلق دارد؛ نظری که بعدها به وسیله داوود ظاهری و نیز فقیهان حنبلی نیز مورد تأیید قرار گرفت (ابن رشد ۱۴۱۵ ج ۲: ۲۹۴؛ سمرقندی ۱۴۰۵ ج ۲: ۲۹۰؛ ابن قدامه ۱۴۰۵ ج ۷: ۲۷۸).

همینطور یکی از عادات و رسومات عرب در دوران جاهلیت، انعقاد پیمان و تحالف میان دو نفر بیگانه بوده که طی آن رابطه توارث را بین آن دو برقرار می‌ساخت. ریشه این هم‌قسم شدن در «تناصر» و یاری رساندن یکدیگر در مقابل دیگران بوده است و در واقع تحالف یکی از اسباب آن به شمار می‌رفت (جصاص ۱۴۱۵ ج ۳: ۲۳۵-۲۳۳؛ سرخسی ۱۴۱۴ ج ۸: ۸۱). آیه شریفه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ...» (نساء: ۳۳) نیز بنا به نقل بعضی از فقهای شیعه و اهل سنت اشاره به همین پیمان دارد (سجستانی ۱۴۳۰ ج ۲: ۱۰؛ شیخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۳۰۵) صیغه آن عبارت بود از: «دمی دمک، و هدمی هدمک، و ترثنی و ارثک، و تطلب

۱. صاحب مفتاح الکواحه در این مورد می‌فرماید: «المراد به هنا القرب علی وجه یوجب الارث بغير نسب و لا زوجیه» (حسینی عاملی بی‌تاج ج ۸: ۹).

بی و اطلب بک) (جصاص ۱۴۱۵ ج ۳: ۳). که اگر طرف مقابل این ائتلاف را قبول می‌کرد پیمان تحالف به انجام می‌رسید و از آن پس دو طرف عقد در حمایت یکدیگر بوده‌اند و چنانچه یک طرف فوت می‌شد و وارثی از خود به جای نمی‌گذاشت، شخص حلیف (هم پیمان) وارث او می‌شد هر چند که متوفی دارای زن و فرزند صغیر باشد. البته برای انعقاد حلف قواعدی حاکم بوده است از جمله اینکه شخص حلیف باید از قوم و قبیله همان طرف باشد. همینطور شهود باید بر انعقاد عقد حلف شهادت دهند؛ از این رو مردم مکه این پیمان را در کعبه منعقد می‌کردند (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۵: ۴۱۰؛ علی ۱۹۷۶ ج ۵: ۵۶۷).

ج) تبئی و فرزند خواندگی: تبئی در لغت از ماده (ب ن و) و از باب تفعّل به معنای «پسر خواندن»، «کسی را به پسر گرفته» است (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۴: ۹۱). یکی از رسومات رایج اعراب در دوران جاهلیت این بوده است که افراد می‌توانستند پسرانی را از خانواده و صلب دیگری به فرزندی قبول کرده و او را فرزند خود بنامند. غالباً این عمل را اشخاصی انجام می‌دادند که از داشتن فرزند مخصوصاً فرزند پسر محروم بوده‌اند. متبئی دارای همان حقوق و مزایایی بوده که عرف و قانون برای فرزندان طبیعی مقرر کرده بود و در واقع او عضوی از اعضای عائله و خانواده محسوب می‌شد، یعنی فرزند خوانده منتسب به متبئی بوده و از یکدیگر ارث می‌برده و اولیای دم یکدیگر محسوب می‌شدند. البته این عمل طی یک مراسم و تشریفات در حضور شهود انجام می‌شد تا به هنگام اختلاف راه حلی برای فصل آن وجود داشته باشد (علی ۱۹۷۶ ج ۵: ۵۵۹؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۹). زید بن حارثه نیز یکی از مصادیق رسم فرزندخواندگی نزد اعراب است که پیامبر اکرم (ص) بعد از اینکه با خدیجه (س) ازدواج کرده است، ایشان را به فرزندخواندگی پذیرفته است (برآج ۱۴۲۰: ۵۹) البته باید گفته شود که رسم فرزندخواندگی بعد از ظهور اسلام در ضمن آیات ۴ و ۵ سوره احزاب^۱ ملغی گردیده است.

۱. «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ. ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً» (احزاب: ۴-۵).

گفتنی است که «فرزندخواندگی»^۱ در اکثر قوانین و مقررات فعلی غرب از جمله فرانسه پذیرفته شده و فرزندخواندگان یکی از وراثت شخص متوفی محسوب می‌شوند.^۲ قانون مدنی فرانسه در ماده ۷۳۳ مقرر می‌دارد:

«تعیین نسب در قانون جهت ارث بردن منحصر به یک روش مخصوص نیست. حقوق ناشی از فرزند خواندگی برای فرزند خوانده محفوظ است».^۳

و نیز در ماده ۳۶۸ همین قانون به صراحت حق توارث برای فرزند خوانده به رسمیت شناخته شده است.

میراث زنان در دوران جاهلیت اعراب: پیش تر اشاره شد که قاعده اولی و اصلی نزد اعراب این بود که نه تنها زنان از ارث و ماترک متوفی هیچ سهم و فرضی نداشتند؛ بلکه خود آنان نیز به مثابه ماترک، به ارث برده می‌شدند. مطابق با روایتی اوکین کسی که در دوران جاهلیت برای دختران نصیبی از ارث قرار داده است شخصی بنام عامر بن جشم بن غنم بن حبيب بن كعب بن يشكر - معروف به ذوالمجاسد - بوده است. که سهم الارث دختر را به اندازه نیمی از سهم الارث پسر قرار داده است؛ (لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) که بعدها این حکم، مورد تأیید و امضای اسلام قرار گرفته است (علی ۱۹۷۶ ج ۵: ۵۶۵؛ ابن حبيب ۱۴۲۱: ۲۳۶-۲۳۴).

همینطور آمده است که مردی از انصار قبل از نزول آیه موارث می‌میرد در حالی که تنها چهار دختر داشته است. در نتیجه پسرعموهایش اموال او را به ارث برده اند. همسر متوفی نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و نسبت به این مسئله شکایت نموده است؛ سپس آیه ۷ سوره نساء نازل شده: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»؛ یعنی این آیه برای الغای ذکوریت و انانیت در توارث نازل شده است و آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین» برای الغای قدرت جنگجویی و ستیزه در ارث بردن نازل گردیده است (طبری ۱۳۵۶ ج ۴: ۱۷۶؛ زجاج ۱۴۰۸ ج ۴: ۱۸۷؛ ابن حبيب ۱۴۲۱: ۳۲۴؛ علی ۱۹۷۶

1 . la filiation adoptive

۲. البته در ایران طبق قانون حمایت از کودکان بی سرپرست (مصوب ۲۹ اسفند ۱۳۵۳) خانواده‌های فاقد فرزند می‌توانند کودکان بی سرپرست را به فرزندی بپذیرند. بدون آنکه آثار ناشی از قرابت نسبی، از قبیل ارث و حرمت نکاح بین آنها ایجاد شود.

3. "La loi ne distingue pas selon les modes d'établissement de la filiation pour déterminer les parents appelés à succéder. Les droits résultant de la filiation adoptive sont réglé au titre de l'adoption".

ج ۵: ۵۶۶). و این دو آیه به این خاطر نازل شده که زنان در دوران جاهلیت اعراب از ارث محروم بوده‌اند.

تشریح ارث در اسلام

پیش‌تر وضعیت توارث در دوران جاهلیت اعراب به تفصیل توضیح داده شد؛ گفته شد که نظام توارث نزد اعراب خالی از عدالت و انصاف بوده هرچند که با مقتضیات زندگی آنان و آداب و رسوماتشان هماهنگی داشته است. چرا که زنان و بچه‌ها از ارث محروم بوده و تنها فرزندان ذکور که قدرت جنگیدن و پیکار، اخذ غنائم و حفاظت از دیار خود را داشته‌اند حق توارث برایشان محفوظ بود و همینطور ولاء عتاقه، حلف و معاهده و تبنی نیز از دیگر اسباب ارث به شمار می‌رفت.

وقتی که خورشید اسلام در تاریکی شبه جزیره عربستان طلوع کرد چنین قوانینی را مخالف عدالت و انصاف و بر خلاف فطرت بشری مشاهده نمود؛ از این رو ابتدا مبادرت به اصلاح آداب و رسوم و تهذیب عقاید و نفوس در میان اعراب نمود که ارث شدیداً متأثر از آن بود. و این خود مستلزم گذشت زمان و تدرج در تکمیل قواعد ارث بود.

در اسلام ابتدا نظام ارث بر پایه هجرت از مکه به مدینه و برادری میان مهاجرین و انصار بنا نهاده شد (برآج: ۱۴۲۰: ۶۷) زمانی که مسلمانان در اختناق و اوضاع سخت مکه بودند و احتیاج به نصرت و یاری داشته‌اند، فرمان هجرت از جانب خدای متعال به پیامبر اکرم (ص) ابلاغ شد و ایشان به همراه مسلمانان از مکه به مدینه هجرت نمودند؛ اهالی مدینه نیز با روی گشاده از مهاجرین استقبال نموده و به آنان منزل و مأوی دادند و به این ترتیب پیامبر اکرم (ص) میان مهاجرین و انصار اخوت و برادری ایجاد نمود. و این برادری و اخوت را یکی از اسباب ارث تشریح نمود. از این رو تنها سبب ارث در ابتدای ظهور اسلام هجرت و اخوت ناشی از آن بود. به این ترتیب کسانی که - از اقریبای مهاجرین - در مکه باقی مانده و هجرت نکرده‌اند حق ارث بردن از مهاجرین را نداشته‌اند (برآج: ۱۴۲۰: ۶۷).

آیه ۷۲ سوره انفال ناظر به همین مورد است که در آن برادری میان مهاجر و انصار و توارث بر پایه آن بیان شده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَكَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

منظور از واژه ولایت در این آیه عبارت است از وراثتی که ناشی از قرابت حکمی است که میان مهاجرین و انصار برقرار است^۱ (نیشابوری ۱۴۱۶ ذیل آیه؛ برآج ۱۴۲۰: ۶۷؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۶۳) البته لازم به اشاره است که بعضی از مفسرین شیعه، دلالت این آیه را به توارث با مواخات بعید دانسته‌اند. چرا که در آیه هیچ قرینه‌ای که دلالت بر انصرافِ اطلاقِ واژه ولایت به ولایت در مورد ارث باشد وجود ندارد؛ و نیز هیچ شاهدی در این مورد وجود ندارد که بگوییم این آیه راجع به ولایت در امور ارث است که رسول خدا^(ص) به وسیله عقد برداری میان مهاجرین و انصار اجرا می‌کرد، و تا مدتی از یکدیگر ارث می‌بردند تا آنکه بعدها نسخ شد (طباطبایی ۱۳۹۰ ج ۹: ۱۴۱) از این رو آیه ۷۵ همین سوره را نسخ این آیه نمی‌دانند.

در این مورد روایتی نیز از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده است که بیان می‌دارد:^۲

از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است که وقتی به مدینه مهاجرت کرده‌اند میان مهاجرین و انصار اخوت و برادری برقرار کرده‌اند، پس هرگاه شخصی می‌مرد برادر دینی او از او ارث می‌برد و اموال او را می‌گرفت و ماترک او برای برادران دینی او محسوب می‌شد نه وراثت او، و خویشاوندی که از مهاجر نباشد از متوفی ارث نمی‌برد.

به هر صورت، شاید بتوان گفت که حکمت این تشریح، تشویق و تشجیع اعراب به گرویدن به مهاجرین و اسلام بوده است تا نیروی واحدی در مقابل کفار شکل گیرد. و از طرفی الفت و برادری نیز میان مؤمنین افزایش یابد.

رفته رفته به واسطه افزایش جمعیت مسلمانان و تمکن آنان و همچنین فتح مکه و با از بین رفتن سبب ضرورت هجرت و وجوب هجرت نسخ گردید. به طوری که در کتب روایی اهل سنت و همچنین در بعضی از کتب روایی شیعه، روایتی را از پیامبر اکرم^(ص) نقل می‌کنند که در آن

۱. لازم به اشاره است که این تفسیر به ابن عباس نیز منسوب می‌باشد.

۲. و ما روی أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم - لما هاجر إلى المدینة - آخا بین المهاجرین و الأنصار، فکان إذا مات الرجل یرثه أخوه فی الدین و يأخذ المال و کان ما ترک له دون ورثته، و لم یرث القریب ممن لم یهاجر» (قمی ۱۳۶۳ ج ۱: ۲۸؛ فاضل مقداد ۱۴۲۵ ج ۲: ۳۲۴).

هجرت بعد از فتح مکه نفی گردیده است.^۱ و به تبع آن، توارث به سبب هجرت نیز منسوخ شد (طباطبایی ۱۳۹۰ ج ۹: ۱۴۲) یعنی دیگر بر خلاف صدر اسلام، هجرت از اسباب ارث نزد مسلمانان به شمار نمی‌رفت و در قرآن توارث به سبب اصلی خود، یعنی قرابت به نسب عودت یافته بود. به این صورت که خداوند در آیه ۶ سوره احزاب به صراحت اعلام نمود:

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا».

و همیطور در آیه ۷۵ سوره انفال مقرر کرده است: «... وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

با ظهور اسلام تبنی و فرزند خواندگی نیز از عداد اسباب ارث خارج گردیده و حکم آن که در دوران جاهلیت اعراب متداول بود از طریق کلام وحی منسوخ شد. آیاتی که دلالت بر منسوخ نمودن تبنی و توارث بر مبنای آن را دارند عبارتند از:

۱. آیه ۴۰ سوره احزاب: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا».

۲. آیات ۴ و ۵ سوره احزاب: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ لِلنَّسَائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ...».

توارث بر اساس تبنی و فرزند خواندگی در فقه امامیه نیز منتفی و ملغی بوده و از میان فقهای معاصر، امام خمینی به صراحت با اشاره به عدم محرم بودن فرزندخوانده وراثت از این طرق را منتفی دانسته است (امام خمینی ۱۳۸۱ ج ۳: ۲۳۶).

۱. «الْحَسَنُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعاً عَنْ مُنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَيْمُونِيِّ جَمِيعاً عَنْ مُنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ^(ص) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي حَدِيثٍ وَ لَا تَعْرُبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» (ر.ك حرعاملی ۱۴۰۹: ۱۰۲ ح ۱۵؛ بخاری ۱۴۰۱: ۲۷۸۳).

اما ارث بردن به واسطه حلف، معاهده و ولاء، ابتدا در اسلام به همان صورت که در دوران جاهلیت مرسوم بود تأیید و امضا شد؛ مطابق با آیه ۳۳ سوره نساء که می‌فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً» و سپس در آیه ۶ سوره احزاب به طور کل نسخ گردید؛ که می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ...». همچنین در آیه ۷۵ سوره انفال نیز به همین مضمون آیه‌ای نازل شده است که می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

البته در این مورد باید گفته شود که برداشت و استنباط علمای شیعه و سنی از دو آیه فوق یکسان نیست؛ برخی از علما و مفسرین شیعه و از میان فرق اهل سنت حنفی مسلک‌ها این دو آیه را ناسخ و منسوخ نمی‌دانند (طباطبایی ۱۳۹۰ ج ۳: ۶۶؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۶۵). زیرا واژه «موالی» در آیه مذکور به معنای «وراث» است. به این صورت معنای آیه چنین می‌شود که «برای هر آنچه پدران و مادران و خویشان ترک کرده‌اند وراثتی قرار داده‌ایم.» (قرشی ۱۴۱۲ ج ۷: ۲۵۰) و در تفسیر آیه اول نیز میان علمای شیعه برسر عبارت «الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ» اختلاف نظر وجود دارد. در معنای این عبارت دو طایفه روایات وجود دارد. در دسته‌ای از آن روایات آمده است که مراد از آن، به معنای اولیای نعمت و ائمه معصومین علیهم السلام است.^۲ به این ترتیب می‌توان گفت که آیه مذکور ناظر به ولاء امامت است. در گروهی دیگر از این روایات عبارت مذکور به معنای اولوا الارحام آمده است نه اولیاء نعم. ^۳ پس طبق تفسیر اخیر، می‌توان گفت که این آیه در مقام بیان طبقات ارث می‌باشد، یعنی پدر و مادر و اقربای نسبی و خویشان سببی. از همین روست که به

۱. «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْحَسَنُ وَ ابْنُ جَبْرِ وَ قَتَادَةُ وَ عَامِرُ وَ الضَّحَّاكُ نَسَخَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (ر.ک: ابن شهر آشوب ۱۳۶۹ ج ۲: ۲۳۱).
۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَىٰ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاعَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ قَالَ: إِنَّمَا عَنَىٰ بِذَلِكَ الْأَيْمَةَ^(ع) بِهِمْ عَقَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْمَانَكُمْ» (کلینی ۱۴۰۷ ج ۱: ۲۱۶).
۳. «عن ابن بكير، عن زرارة، قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ قَالَ: «إِنَّمَا عَنَىٰ بِذَلِكَ أُولُو الْأَرْحَامِ فِي الْمَوَارِيثِ وَ لَمْ يَعْ أَوْلِيَاءَ النِّعْمَةِ، فَأُولَاهُمْ بِالْمِيتِ أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرَّحِمِ الَّتِي تَجْرَهُ إِلَيْهَا» (کلینی ۱۴۰۷ ج ۷: ۷۶).

اعتقاد برخی از مفسرین شیعه منظور از عبارت «الذین عقدت ایمانکم» زوج و زوجه هستند. به این ترتیب آیه مذکور در مقام بیان اسباب و موجبات ارث به نسب و سبب (ازدواج) است. (جرجانی ۱۳۶۲ ج ۲: ۵۶۶؛ طباطبایی ۱۳۹۰ ج ۴: ۳۴۱) که در آیات بعد مقدار سهام هر یک معلوم شده است. و هیچ ارتباطی با توارث به واسطه حلف و ولاء ندارد.

در مقابل، بسیاری از فقهای شیعه قائل به نسخ آیه اول به وسیله آیه اولوا الارحام می‌باشند؛ هر چند که بنا به عقیده آنان حصه‌ای از توارث از طریق ولاء، ولاء ضمان جریره، در نظام ارث در اسلام باقی مانده و در صورت عدم وجود وارث به نسب و سبب حکم آن جاری می‌شود (سرخسی ۱۴۱۴، ج ۴: ۶۷؛ ابن فهد حلی ۱۴۱۱ ج ۲: ۱۲۳؛ ابن عاشور ۱۴۲۰ ج ۵: ۷؛ فاضل مقداد ۱۴۰۴ ج ۴: ۳۰؛ نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۹: ۶).

با این همه ولاء و اقسام آن بنا به اجماع فقهای امامیه یکی از موجبات ارث در فقه شیعه بوده (نجفی ۱۴۰۴ ج ۳۹: ۲۲۳) که نزد فقهای معاصر از جمله امام خمینی عمدتاً شامل سه قسم می‌شود: ولاء عتق، ولاء ضمان جریره و ولاء امامت (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲ و ۱: ۷۹۲).

توارث از طریق قرابت و خویشاوندی نیز در اسلام تقریر و امضا گردید، منتها آن به همه اولاد اعم از کبیر و صغیر، اناث و ذکور، قوی و ضعیف تعمیم داده شد؛ این در حالی است که در دوران جاهلیت، زنان و اولاد اناث، صغار و اشخاصی که از قدرت سلحشوری و جنگاوری برخوردار نبوده‌اند از ارث محروم بوده‌اند. و همینطور برخلاف دوران جاهلیت، در اسلام سایر اقارب و خویشاوندان اعم از نسبی و سببی نیز می‌توانند سهمی از ارث داشته باشند (علی ۱۹۷۶ ج ۵: ۲۷۴؛ فایزدریان ۱۴۲۷ ج ۱: ۵۸-۵۷).

با ظهور اسلام، بر خلاف دوران جاهلیت زوجیت نیز به اعتبار دوطرف عقد ازدواج از اسباب ارث به شمار می‌رفت، یعنی علاوه بر اقرابای نسبی، زوج و زوجه نیز وارث یکدیگر محسوب شده و سهمی از ارث می‌بردند. آیه ۱۲ سوره نساء که می‌فرماید: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِهِنَّ وَكَلَّةٌ فَإِنْ كَانَ لِهِنَّ وَكَلَّةٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَكَلَّةٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَكَلَّةٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ...».

البته طبیعی است که کیفیت نزول آیات مواریث به صورت تدریجی بوده و می‌طلبد که برای تشریح قواعد و قوانینی نو در اعلام سهام و فروض هر یک از صاحبان آن، ابتدا مراحل از آمادگی در جامعه به وجود می‌آمد. سپس خدای سبحان حکم نهایی خود را در مورد ارث از طریق وحی

نزل کند. از این رو ابتدا مسلمانان قبل از مرگ مکلف به وصیت در اموال خود در حق والدین و اقربای خود گردیدند؛ در آیه ۱۸۰ سوره بقره می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ». این آیه که قبل از آیات موارث نازل گردید به مثابه مقدمه و تمهیدی است برای اعراب که حقوق والدین و سایر اقربا را در اموال خود پس از مرگ محفوظ بدارند. از این رو بنا به عقیده برخی بعد از نزول آیات ارث این آیه نسخ گردیده است (طریحی ۱۴۱۶ ج ۱: ۴۳۸؛ آمدی ۲۰۱۰ ج ۲: ۱۸). سپس بعد از اینکه این مطلب در نفوس اعراب در جامعه مستقر گردید و پذیرفتند که والدین و اقربای هر فرد نسبت به اموال وی محق هستند؛ گام دوم در تشریح قواعد ارث برداشته شد و در آن زنان و مردان خویشاوند قطع نظر از ذکوریت و اناتیث، کمی و زیادی مال داخل در وراثت می‌ت آورده شدند. در آیه ۷ سوره نساء که مقرر می‌دارد: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا».

همزمان در جامعه از سوی دختران و زنان شکایاتی نسبت به تقسیم ماترک نزد پیامبر اکرم (ص) واصل می‌شده است. در یکی از آن شکایات، وقتی اوس بن ثابت انصاری فوت شد همسر و سه دختر از وی باقی ماندند. پسر عموی اوس به این دلیل که زن و فرزند اوس توان سلحشوری و ستیزه در مقابل دشمنان را ندارند، اموال وی را به ارث بردند. همسر اوس نزد پیامبر (ص) رفته و نسبت به این موضوع شکایت کرده است؛ سپس آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء نازل گردید (قرطبی ۱۴۲۷ ج ۵: ۴۶).

نتیجه

با توجه به مطالب فوق و با یک نگاه اجمالی در آیات موارث، می‌توان ضوابطی را که در این آیات برای ارث بدان توجه شده است چنین احصاء کرد:

۱. ارث عبارت است از: جانشینی یا قائم مقامی شخصی از شخصی دیگر در تصاحب اموال و به عهده گرفتن تعهدات، که به واسطه موت وی محقق می‌شود.
۲. اسباب ارث در اسلام منحصر به دو سبب اصلی است: قرابت و زوجیت؛ و «ولاء» نوعی قرابت حکمی است که می‌توان آن را تحت عنوان قرابت قرار داد.

۳. اوصاف ذکوریت و انوئیت، صغر و کبر سن، توان جنگجویی و ستیزه در اصل استحقاق ارث هیچ اعتباری ندارد.
۴. در صورت اجتماع دو جنس مذکر و مؤنث از وراثت، جنس مذکر دو برابر مؤنث سهم می‌برد.
۵. هیچ کس در هیچ طبقه و درجه‌ای والدین، زوج و زوجه را تحت هیچ شرایطی از ارث حجب نمی‌کند.
۶. قائم مقام وارث در صورت موجود بودن او از ماترک متوفی سهمی از ارث نمی‌برد؛ مثلاً نوه در صورت موجود بودن پدر از پدر بزرگ ارث نمی‌برد.^۱
۷. دیون و ثلث اموال متوفی که بدان وصیت شده است مقدم بر توزیع حق ورثه (سهم الارث) از ماترک است.

منابع

- آمدی، علی بن محمد. (۲۰۱۰) *الاحکام فی اصول الاحکام*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن حبیب، محمد بن حبیب. (۱۴۲۱ق) *المحبوب*، قاهره: دارالغد العربی.
- ابن رشد، محمد بن احمد. (۱۴۱۵ق) *بداية المجتهد و نهاية المجتهد*، قاهره: مکتبه ابن تیمیه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. (۱۳۶۹) *مشابه القرآن و مختلفه*، قم: بیدار.
- ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۴۲۰ق) *التحریر و التنویر معروف به تفسیر ابن عاشور*، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن فارس، احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ق) *معجم مقاییس اللغه*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات حوزه.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۱۴۱۱ق) *المهذب الباری*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ابن قدامه، ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد. (۱۴۰۵ق) *المغنی*، بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق) *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر.
- ابی داوود، سلیمان ابن اشعث. (۱۲۷۵). *سنن*، قاهره: دارالحدیث.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۲ق) *وسيلة النجاة مع تعالیک الامام الخمينی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ و نشر عروج، چاپ اول.

۱. باید گفت که ارث بردن کلاله مادری با وجود حیات مادر به عنوان قائم مقامی از مادر نیست بلکه آنها سهم مفروض خودشان از ماترک را می‌برند.

- _____ . (۱۴۲۰ق) *حاشیه بر رساله ارث ملاهاشم خراسانی*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۴۲۱ق) *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ و نشر عروج، چاپ اول.
- _____ . (۱۳۸۱ق) *استفتائات*، قم: دفتر نشر اسلامی.
- _____ . بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل. (۱۴۰۱ق) *صحیح بخاری*، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر. برآج، جمعه محمد. (۱۴۲۰ق) *احکام المیراث فی شریعة الاسلامیه*، عما: دار یافا العلمیه.
- _____ . بکری، ابوبکر بن محمد. (۱۴۱۸ق) *اعانة الطالبین علی حلّ الفاظ فتح المعین*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- _____ . بهوتی، منصور بن یونس. (بی تا) *کشف القناع عن متن الاقناع*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ . جرجانی، ابوالفتح بن یونس. (۱۳۶۵) *تفسیر شاهی أو آیات الاحکام*، تهران: انتشارات نوید.
- _____ . جصاص، ابوبکر احمد بن علی. (۱۴۱۵ق) *احکام القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ . جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۹۲) *ارث*، تهران: گنج دانش.
- _____ . جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ق) *الصحاح*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- _____ . حر عاملی. محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق) *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت.
- _____ . حسینی عاملی، سید محمد جواد. (بی تا) *مفتاح الکواهب*، قم: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷) *لغت نامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ . زجاج، ابواسحاق ابراهیم بن سرّی. (۱۴۰۸ق) *معانی القرآن و اعوابه*، بیروت: عالم الکتاب.
- _____ . سبزواری، محمدباقر بن مؤمن. (۱۴۲۳ق) *کفایة الاحکام*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- _____ . سجستانی، سلیمان بن اشعث. (۱۴۳۰ق) *سنن ابی داوود*، قاهره: دارالحديث.
- _____ . سرخسی، محمد بن احمد بن ابی سهل. (۱۴۱۴ق) *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفه.
- _____ . سمرقندی، علاء الدین. (۱۴۰۵) *تحفة الفقهاء فی الفروع*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ . شافعی، محمد بن ادريس. (بی تا) *المسند شافعی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ . شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا) *القواعد و الفوائد*، قم: کتاب فروشی مفید.
- _____ . شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. (۱۴۰۳ق) *الروضة البهیة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . شهیدی، مهدی. (۱۳۹۵) *ارث*، تهران: انتشارات مجد.
- _____ . شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق) *من لایحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ . صاحب بن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق) *المحیط فی اللغة*، بیروت: عالم الکتاب.
- _____ . صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق. (۱۴۲۵ق) *المصنّف*، بیروت: مکتبه اسلامی.
- _____ . طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰) *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
- _____ . طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۶) *تفسیر طبری*، تهران: توس.

- طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق) مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- علی، جواد. (۱۹۷۶) *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- غروی علی یاری، شیخ مولی علی. (۱۴۲۱ق) *ایضاح الغوامض فی تقسیم الفرائض*، قم: بنیاد فرهنگ اسلامی.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۴۲۵ق) *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم: انتشارات مرتضوی.
- _____ . (۱۴۰۴ق) *التنقیح الرائع*، قم: مکتبه مرعشی نجفی.
- فایزدریان، عبداللطیف. (۱۴۲۷ق) *فقه الموارث فی المذاهب الاسلامیه و القوانين العربیه*، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب. (۱۴۱۲ق) *قاموس المحيط*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قیومی، احمدبن محمد، (۱۴۰۵ق) *المصباح المنیر*، قم: موسسه هجرت.
- قرشی، علی اکبر. (۱۴۱۲ق) *قاموس القرآن*، تهران: دارالفکر، چاپ دوم.
- قرطبی، محمد بن احمد. (۱۴۲۷ق) *الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)*، دمشق: موسسه الرساله.
- قمی، ابی حسن علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳) *تفسیر قمی*، قم: دارالکتاب.
- قمی، میزرا ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق) *جامع الشتات فی اجوبه السؤالات*، تهران: موسسه کیهان.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۴) *درسهایی از شفعه، وصیت، ارث*. تهران: میزان.
- _____ . (۱۳۸۳ق) *قواعد عمومی قراردادها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کشکی، محمد عبدالرحیم. (۱۳۸۹ق) *میراث المقارن*، بغداد: منشورات دارالنذیر.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- مرتضی زبیدی، سید محمد. (۱۴۱۴ق) *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- معلم تهرانی، غلامرضا. (۱۳۵۲) *مصباح الوارثین*، نجف: مطبعة العلمیه.
- مؤسسه دائرة المعارف اسلامی. (۱۴۲۹ق). *موسوعة الفقهیه الاسلامیه طبقاً لمذهب اهل البيت*، قم.
- موسوی کربلایی، احمد. (۱۲۷۰) *معین الوارثین فی المیراث*، چاپ سنگی.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق) *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، احمدبن محمد. (۱۴۱۵ق) *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، قم: موسسه آل البيت.
- نسایی، احمد بن شعیب. (۱۳۴۸ق) *سنن نسائی*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد. (۱۴۱۶ق) *غرائب القرآن و رغائب الفرقان (تفسیر نیشابوری)*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ویلکن، جورج الکساندر. (۱۹۰۲) *الامومه عند العرب: دراسة فی انماط الانوثة و النکاح*، ابوظبی: بقازان.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۳۸۹) *موسوعة الفقه الاسلامی المقارن*، قم: موسسه دائرة المعارف اسلامی.